

نورالدین کیانوری

پیرامون برخی
مسائل سیاست خارجی
و
تحلیل مسائل روز

جله پرسی و پاسخ ۱۳۶۰/۵/۱۷

www.iran-archival.com

ارد
ما
را
پری
چم
م
شن
راه
س با
باز
هانه
ب
مین
است
پری
رفتن
هانه
ب
وین
ب
ای
ب
میری
آقای
ایران
ی سی
ل
مدین

۱۳۶۰

۲۵

www.iran-archive.com



انتشارات حزب توده ایران، ۱۶ آذر، شماره ۶۸

کیانوری، نورالدین

پیراهون برخی مسائل سیاست خارجی و تحلیل مسائل روز

چاپ اول، مرداد ۱۳۶۰

حق چاپ و نشر برای شرکت سهامی خاص انتشارات توده محفوظ است

فهرست

فرار بنی صدر و رجوی ۴
ارزیابی سیاست خارجی پاکستان و ترکیه ۱۵
درباره اظهارات آیت‌اله مهدوی گنی ۱۸

www.iran-albany.com

فرار بنی صدر و رجوی

س: فرار بنی صدر و رجوی با خلبان شاه سرتگون شده را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: فرار بنی صدر با وجود تمام لاف و کزاف‌هایش که می‌گفت "مردم مقاومت کنید، من ایستاده‌ام"، برای ما کاملاً قابل انتظار بود یعنی ما تردید نداشتیم که بنی صدر با اولین امکانی که به دست بیاورد، از ایران فرار خواهد کرد. و هیچ وقت یک فرد مبارز به معنایی که ما تشخیص می‌دهیم نبود و نمی‌توانست باشد. بنابراین فرار بنی صدر هیچ‌گونه تعجیبی در ما بر نیانگیخت و نمی‌توانست برانگیزد. ما تردیدی نداشتیم که او از مدت‌ها پیش تدارک چنین فراری را می‌دیده است. این که گفته است می‌خواسته مقاومت کند و حتی خودش را برای تسلیم هم آماده کرده بود، ولی به توصیه همسرش از این کار خودداری کرد و همسرش به او روحیه داد که به خارج فرار کند و در آنجا "مقاومت کند" به کلی بی‌اساس است. (ظاهراً "مقاومت" در پاریس ارزشش بیش از مقاومت در ایران است). این‌ها نعنای داغی است که به یک فرار مفتضحانه داده می‌شود. و اما فرار آقای مسعود رجوی، با آن هواپیما و با آقای بنی صدر و پیوستن به اردوگاه ضدانقلاب در خارج، چه اردوگاه ایرانی و چه اردوگاه

بین‌المللی‌اش، حتماً برای اعضا و هواداران سازمان مجاهدین خلق موجب تعجب بسیار شده است، به خصوص که این فرار هم‌زمان است با نمونه دیگری از عمل یکی از اعضای رهبری سازمان مجاهدین خلق یعنی با عمل محمدرضا ساداتی که با پذیرش یک مرگ در واقع قهرمانانه، نقش سیاسی، ایفا کرده است. ساداتی این شهامت را در خود یافت که با مرگ خود درس عبرتی به افراد گمراه شده سازمان مجاهدین خلق بدهد. او با پذیرش مرگ خود که شاید، همان گونه که در وصیت‌نامه‌اش نوشته است، می‌توانست از آن فرار کند، کوشیده است تا شناخت درستی را که در جریان زندگی و عمل از راه غلط مجاهدین پیدا کرده است، به افراد گمراه شده سازمان مجاهدین خلق منتقل سازد.

این دو نمونه عمل، در مقایسه با یکدیگر، بی‌شک بحرانی در سازمان مجاهدین خلق پدید خواهد آورد. ممکن است که این بحران امروز و فردا به یک تجزیه کاملی نیانجامد، ولی نمونه فرار رجوی به آن شکل و اقدام ساداتی به این شکل، مسلماً تأثیر عمیقی در افکار و روحیه مجاهدین خلق خواهد بخشید. درست است که افراد مجاهدین خلق با گمراهی عمیقی که به آن دچار شده‌اند و به پیروی از دستور اکید سازمانی در مورد خودداری از خواندن هر آن چه که مخالف سیاست سازمان است، اصلاً اجازه خواندن متن وصیت‌نامه محمدرضا ساداتی را هم نداشته باشند، ولی واقعیات و حقایق مربوط به نمونه این دو عمل از دیوار غدغن‌های سازمانی خواهد گذشت و به سیستم مغزی افراد مجاهد، لااقل اکثرشان، راه پیدا خواهد کرد و در ترکیب با سایر رویدادهای جاری ما و آن چه که در آینده خواهد گذشت، به تدریج آن‌ها را به فکر عمیق و خواهد داشت و ماتریدیدی نداریم که نمونه ساداتی نه تنها در صفوف وسیع هواداران و اعضا سازمان مجاهدین، بلکه در بین مسئولان سازمان هم، یک نمونه استثنایی نخواهد بود، برای این که ساداتی در نتیجه یک تجربه طولانی در خارج زندان و سپس در زندان، به همان شناختی رسید که حزب ما و دیگر نیروهای مترقی، از مدت‌ها پیش، از آغاز دوران جدید انقلاب ایران یعنی دوران بعد از پیروزی انقلاب، داشتند و روی آن پافشاری می‌کردند. حال باید انتظار داشت که این تحول فکری که در ساداتی پیدا شد، در دیگران هم پیدا شود.

و اما درباره این که آیا رجوی و افراد گروهش در رهبری مجاهدین خلق هنوز هم دچار اشتباه چپ‌روانه هستند یا این که دیگر آگاهانه د

راه خیانت به انقلاب ایران و سازش با امپریالیسم قدم برمی دارند. - حکم قطعی دربارهٔ این که آقای رجوی و دوستان هم فکرش در رهبری مجاهدین، امروز دیگر آگاهانه می دانند که دارند به نفع امپریالیسم آمریکا و برای استقرار مجدد تسلط امپریالیسم آمریکا در ایران عمل می کنند و به ازاء آن برای خودشان، مثل سایر عمال آمریکا، اجری انتظار دارند، حکم قطعی دربارهٔ چنین چیزی دشوار است. در این زمینه ما هنوز به اندازه کافی اطلاعات نداریم، ولی آنچه که می توانیم بگوییم این است که عمل رهبری مجاهدین خلق که رجوی در مرکز آن قرار دارد، با آنچه که ضدانقلاب ایران و امپریالیسم و ارتجاع جهانی به رهبری آمریکا در مورد جامعهٔ ایران خواستار هستند، صددرصد تطبیق می کند. کافی است ما ارزیابی ها، تحلیل ها و کلیه اقدامات این دو جناح یعنی جناح مجاهدین خلق را که مدعیند قصد نجات انقلاب از دست "ارتجاع" را دارند و جناح ارتجاع مطلق امپریالیستی یعنی اویسی، از هاری، فرح و بختیار، امینی و همکاران و هم پالکی هایشان را باهم مقایسه کنیم، هر دوی آن ها در مورد نقش نیروهایی که در جامعه ما عمل می کنند، ارزیابی های کاملاً مشابهی دارند. شیوه های عمل آن ها نیز برای سرنگون کردن و برانداختن حاکمیت کنونی جمهوری اسلامی، کاملاً یکسان است. و نکتهٔ بسیار جالب این است که در تمام تحلیل های رهبری سازمان مجاهدین خلق دیگر اثری از ضدانقلاب و امپریالیسم دیده نمی شود، یک کلمه از آن ها شنیده نمی شود که در ایران، ضدانقلابی هم هست، چون اگر آن ها بخواهند عمل ضدانقلاب را در ایران مورد تحلیل قرار دهند، باید اول به عملیات خودشان بپردازند، چون اگر بخواهند به طور کلی بگویند که بله ضدانقلاب مخالف جمهوری اسلامی ایران است، خود مجاهدین هم در این مخالفت شریکند. تمام اقدامات ضدانقلاب در مورد توطئه، کودتا، توطئه های قتل، بمب گذاری ها، آدم کشی ها، خرم سوزی ها و غیره و غیره، - همهٔ این ها کارهایی است که خود مجاهدین هم می کنند و به آن می بالند. آقای رجوی به هیچ وجه خودش را از مجموعهٔ اقدامات تخریبی و براندازی که در ایران انجام می گیرد، کنار نگرفته و همهٔ این اقدامات را به عنوان "مقاومت توده های انبوه مردم" علیه "رژیم ارتجاعی" حاکم ستوده یعنی تمام این اقدامات را تایید کرده است.

پس ما می بینیم که در عمل، در موضع گیری ها و در تحلیل ها، هیچ گونه اختلاف و عدم انطباقی میان آن چه که سازمان مجاهدین خلق می کند و

آن چه که ارتجاع کاملاً شناخته شده، وابسته به امپریالیسم جهانی انجام می‌دهد، وجود ندارد. هدف‌هایشان هم کاملاً یکی است. هردوی آن‌ها، الان دو هدف اساسی در ایران دارند: یکی از میدان بیرون کردن رهبران و مسئولان حاکمیت جمهوری اسلامی به وسیله تئوری و دیگری سرکوب کردن حزب توده، ایران با اولین امکانی که در این زمینه به دست بیاورند. چون الان امکاناتی را که برای از بین بردن رهبران جمهوری اسلامی دارند در مورد حزب توده، ایران به آسانی و به طور مستقیم ندارند. شیوه‌های آن‌ها الان در این زمینه عبارت است از تحریک، توهین، اتهام‌زدن و بدنام کردن آن‌ها در هر جا که هستند می‌کوشند علیه حزب توده، ایران جو خصومت ایجاد کنند، در جاهایی که مثل کلاهی‌ها خودشان را بانقلاب به دستگاه حاکمیت کنونی جازده‌اند، شدیدترین تحریکات را علیه حزب توده، ایران انجام می‌دهند. به این ترتیب ما پس از تجاری که در این دوران اخیر به دست آورده‌ایم، می‌بینیم همه، کسانی که الان در اردوگاه صدانقلاب هستند، یک دوران شدیدترین دشمنی با حزب توده، ایران را در سوابق خود دارند. نمونه‌هایش را در وجود آقای قطب‌زاده و امثال او نظیر صادق‌ها مشاهده کرده‌ایم. همه، کسانی که در آن اردوگاه هستند این دوره را گذرانده‌اند. بر اساس این تجربه ما یواش یواش داریم به این نتیجه می‌رسیم که مبادا افراد دیگری هم که با چنین شدت غیرمنطقی مدام علیه حزب توده، ایران تحریک می‌کنند، دشنام می‌دهند، افترا و تهمت می‌زنند، دارای همین خاصیت باشند و نکنند که این یکی از سنگ‌محک‌هایی باشد که عیار واقعی چنین افرادی را بتوان با آن سنجید. راستی هم کسانی که در شرایط کنونی جامعه، ما، پس از تمام تجربه‌ای که در این دو سال ونیم اندوخته شده است، باز هم به حزب ما که با صداقت تمام از جمهوری اسلامی پشتیبانی کرده و می‌کند، در مبارزه علیه دشمنان جمهوری اسلامی به فعال‌ترین طرز شرکت دارد و بهترین افرادش جان خود را در جبهه‌های دفاع از جمهوری اسلامی فدا می‌کنند، چنین کف برده‌ان می‌نازند و چنین خصمانه و کین‌تورانه به آن برخورد می‌کنند، به احتمال خیلی زیاد باید یا نظیر همان دسته، اول که حالا ماهیتشان فاش شده است، سرشان به یک جایی بند باشد و یا این‌که به گمراهی تاریخی واقعا درمان‌ناپذیری دچار شده‌اند که نمی‌توانند مصالح و منافع واقعی خطی را که خود را مدافع آن می‌دانند و می‌خواهند آن را به پیروزی برسانند، بیصدا بدهند. به هر حال ما این پدیده را نوعی سنگ محک برای

شناختن ماهیت واقعی این افراد می‌دانیم. البته خاصیت دسته اول را نمی‌شود در مورد همه افراد دیگر عمومیت داد. مسلماً کسانی هستند که روی عدم شناخت یا شناخت نادرست، روی قشری‌گری و افراطی‌گری و به تصور این که چنین سیاستی علیه حزب توده ایران به نفع تحکیم جمهوری اسلامی است، عمل می‌کنند. ما از این که این افراد چنین برخوردی دارند، متأسفیم. ولی کسانی نظیر ابوالفضل قاسمی‌ها، بختیارها، نزیه‌ها، مقدم مراغه‌ای‌ها و غیره که فعالیتشان همواره با خصومت و کینه حیوانی لجام‌گسیخته‌ای علیه حزب توده ایران همراه بوده است، امروز آشکارا در اردوگاه امپریالیسم قرار دارند و به همین دلیل ما نسبت به اکثر کسانی که چنین سیاستی را دنبال می‌کنند مثل روزنامه میزان، مثل نویسندگان سابق روزنامه انقلاب اسلامی، مثل همه مائوئیست‌های قماش سلامتیان، غضنفرپور و دارودسته آن‌ها که همه به زباله‌دان تاریخ ایران ریخته شده‌اند، بسیار بدبین هستیم. وقتی ما موضع‌گیری‌های این عناصر را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم یکی از خصوصیات برجسته و مشترک همه آن‌ها دشمنی کین‌توزانه و افتراپراکنی علیه حزب توده ایران و سیاست حزب توده ایران است. همه دشمنان انقلاب ایران، همه وابستگان به امپریالیسم که چکیده‌های نظریاتشان در رادیوی بختیار، رادیوی اویسی و دیگر رادیوهای ضدانقلابی منعکس می‌شود، دشمنی آشتی‌ناپذیری با حزب توده ایران دارند، زیرا به درستی تشخیص داده‌اند که حزب توده ایران در پیکار علیه امپریالیسم جهان‌خوار و افشای دشمنان استقلال و آزادی واقعی ایران و وابستگان عیان و نهان، آگاه و ناآگاه آنان آشتی‌ناپذیر و خستگی‌ناپذیر است.

و حالا شما می‌شنوید که آقای رجوی نیز هم آوا با بختیار اعلام می‌کند که ما حاضریم با همه نیروها همکاری کنیم به جز حزب توده ایران! هم آقای رجوی این مطلب را با نهایت صراحت در تمام دنیا اعلام کرده است و هم آقای بختیار. و این برای ما باعث سربلندی است. ما مفتخریم که این دونیرو که امروز چگونگی اعمالشان در جبهه ضدانقلاب ایران کاملاً روشن شده است، حزب توده ایران را این چنین دشمن سرسخت و آشتی‌ناپذیر خود می‌شمارند.

و اما درباره سعادتی، به نظر ما سعادتی عمل قهرمانانه‌ای کرد. البته هستند دوستانی که می‌گویند چه خوب بود سعادتی با داشتن چنین شناختی می‌کوشید زنده بماند و برپایه این شناخت برای راهنمایی و بیرون

کشیدن مجاهدین خلق از باتلاقی که به آن افتاده‌اند، مبارزه خود را ادامه می‌داد. ولی این مطلب قابل بحث است که اگر سعادت بی بهای انتشار سندی که برپایه شناخت تازه خود تنظیم می‌کرد، می‌توانست از مرگ نجات یابد و زنده بماند، آیا باز هم می‌توانست همین تاثیر نیرومندی را که الان دارد، داشته باشد؟ به نظر ما این طور نیست. هم در میدان‌های جنگ و هم در عرصه مبارزات اجتماعی، گاه یک رزمنده می‌تواند، با یک عمل قهرمانانه که تکرار آن دیگر برایش امکان نخواهد داشت، تاثیر بسیار عمیق، گسترده و دیرپا برجا گذارد. البته در حاشیه باید بگوییم که ما پیروان سوسیالیسم علمی معتقد نیستیم که تاریخ را قهرمانان می‌سازند، در عین حال که به هیچ وجه با اعمال قهرمانانه و ابراز قهرمانی در جریان پیکار اجتماعی مخالف نیستیم. همین توده‌ای‌ها که رفتند درجه و کشته شدند، عملشان قهرمانانه است، تمام رزمندگان انقلابی دیگر که جان خود را برای پاسداری از انقلاب و از دست‌آورد‌های انقلاب نثار می‌کنند، عملشان قهرمانانه است. این اعمال قهرمانانه نه فقط بی‌هوده نیست، بلکه تاثیری عمیق در مجموعه انقلاب دارد. البته گاه ممکن است کسانی که چنین اعمال قهرمانانه‌ای انجام می‌دهند، تاثیرشان در صورت بقایشان بیشتر باشد، ولی بعضی مواقع هم تاثیرشان در بقایشان نیست. نمونه‌های آن‌ها زیاد است. مثلا در جنگ جهانی دوم ما یک چهره قهرمان در میان جوانان می‌شناسیم به نام الکساندر ماتروسوف. الکساندر ماتروسوف یک سرباز جوان بود. واحد او در یکی از بخش‌های جبهه به نقطه‌ای رسید که آتش یک آشیانه بتونی مسلسل دشمن مدت‌ها مانع ادامه پیشروی این واحد شده بود. الکساندر برای خنثی کردن آتش این آشیانه مسلسل، سینه‌خیز خود را به دهانه آتشین آن رساند و پیکر جوان خود را به روی دهانه آشیانه بتونی انداخت. پیکر او با گلوله‌های مسلسل مشبک شد، مسلسل از کار افتاد و پیشروی واحد ادامه یافت. خوب او با این عمل قهرمانی، پیروزی موضعی کوچکی را برای واحدش تأمین کرد، ولی این عمل او در تاریخ جنگ برای تجهیز جوانان و تقویت پیکار آنان علیه دشمن، سرمشق شد و بعد از جنگ به مایه الهام جوانان سراسر جهان تبدیل گردید. یا همین قهرمانی دسته‌جمعی خلق قیام کرده خودمان را در ایران، در هفده شهریور و در تظاهرات خونین آن دوران در نظر بگیریم. این جانبازی‌های قهرمانانه چه تاثیر عظیمی در تجهیز تمام توده مردم ایران و دیگر خلق‌های جهان داشته است. و با مقاومت قهرمانانه روزه،

مقاومت دلیرانه کتیرایی در زندان، مقاومت جانبازانه حکمت‌جو و دمه‌ها و صدها قهرمان انقلابی دیگر در زندان‌های رژیم سابق. همه این قهرمانی‌ها به فنای قهرمانان انقلاب انجامیده است، ولی تاثیر آن‌ها در تجهیز نیروهای انقلابی عمیق، گسترده و الهام‌بخش بوده است. به همین جهت ما عمل سعادت‌ی را هم همین‌گونه ارزیابی می‌کنیم. این عمل قهرمانانه در بالا بردن سطح شناخت و آگاهی و بازیابی مجاهدین خلق که سخت دچار گمراهی شده‌اند، مسلماً تاثیری عمیق خواهد داشت، و این تاثیر اگر هم امروز و فردا مشهود نباشد، به تدریج آشکار خواهد شد. حال باید کوشید تا همه هواداران انقلاب ایران از این عمل سعادت‌ی، از این صداقت انقلابی سعادت‌ی برای نجات مجاهدین از گمراهی و برای روشن کردن آن‌ها به طور صحیح بهره‌گیری کنند و نگذارند که گروه‌های معین چهره سعادت‌ی را که به نظراً از لحاظ تاریخی چهره درخشانی است در جهت منافع موضعی محدود خود، بدنام و لکه‌دار کنند.

ارزیابی سیاست خارجی پاکستان و ترکیه

س: سیاست خارجی کشورهای مثل پاکستان و ترکیه را در قبال انقلاب ایران و اصولاً وضع سیاسی این کشورها را در جهان کنونی، چگونه باید ارزیابی کرد؟ با توجه به این که پاکستان و ترکیه هر دو از نزدیکترین متحدان آمریکا هستند و در مطبوعات ایران هم چیزی درباره آن‌ها نوشته نمی‌شود؟

ج: خوب، این سؤال مهمی است، برای این که ترکیه و پاکستان دو کشور همسایه ما هستند و در دو بخش مرزی بسیار مهم ایران قرار گرفته‌اند، ترکیه در شمال غربی و پاکستان در جنوب شرقی. در واقع ترکیه و پاکستان مجموعه مرزهای ارتجاع دشمن ایران را که با عراق و امارات متحده عربی و عمان و عربستان حلقه‌های زنجیر محکمی را به دور ایران تشکیل می‌دهند، تکمیل می‌کنند. پاکستان و ترکیه دو حلقه از حلقه‌های زنجیر ارتجاعی و امپریالیستی به دور ایران هستند که از گوشه جنوبی سرحد افغانستان شروع می‌شود و در شمال غربی ایران به ترکیه می‌رسد. پاکستان در این زنجیر نقش خاصی دارد، زیرا تنها در بخش مرزی خود با ایران

عمل نمی‌کند، بلکه بخش قابل ملاحظه‌ای از مرز ایران و افغانستان نیز جزو نگاه گروه‌های تروریست و گروه‌های نظامی شده است که در پاکستان پایگاه دارند و پس از آن که توسط آمریکایی‌ها تعلیم دیدند، به بخش مرزی به میان ایران و افغانستان فرستاده می‌شوند. دو کشور پاکستان و ترکیه در لحظه کنونی و در آینده در رابطه با ایران اهمیت سوق الجیشی و سیاسی بسیار دارند. از سوی دیگر ترکیه و پاکستان از سابقه دارترین متحدان امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا هستند. ترکیه یکی از حلقه‌های مهم و جناح جنوب شرقی ناتو را تشکیل می‌دهد و پس از نروژ که فقط در بخش بسیار کوچکی از شمال یخبندان با اتحاد شوروی هم‌مرز است شاید از این لحاظ اهمیت استراتژیک چندان مهمی نداشته باشد، می‌توان گفت که تنها کشور عضو ناتو است که در یک بخش دارای موقعیت استراتژیک بسیار مهم، در بخش مجاور قفقاز با اتحاد شوروی هم سرحد است و بلوک نظامی ناتو از آن جا می‌تواند منطقه‌ای از خاک اتحاد شوروی را که از لحاظ سیاسی، اقتصادی و استراتژیک بسیار مهم است، زیر نظر بگیرد. آمریکا در ترکیه شاید بیش از هر کشور دیگری پایگاه نظامی دارد. در این کشور ۲۸ پایگاه نظامی، جاسوسی، زیر نظر مستقیم ارتش آمریکا عمل می‌کنند. ضمناً این ۲۸ پایگاه در یکی از مهم‌ترین جبهه‌هایی که امپریالیسم آمریکا الان در آنجا درگیر است یعنی در جبهه ایران هم چشم و گوش‌شان بسته نیست. این پایگاه‌ها علاوه بر این که به طرف شوروی نگاه می‌کنند و آن طرف را زیر کنترل دارند، از ایران هم مسلماً غافل نیستند و باید گفت که مسئله درجه اول برای کسانی که الان در این پایگاه‌ها هستند، فراهم کردن امکانات برای براندازی انقلاب ایران است. پاکستان هم درست همین وضع را دارد. ما می‌دانیم که هدف از ایجاد پاکستان توسط انگلیس، از همان آغاز این بود که پایگاه محکمی علیه هندوستان به وجود بیاید. علتش هم خیلی روشن بود: امپریالیسم انگلیس و سپس تمام امپریالیسم جهانی از جنبش استقلال طلبانه هند به رهبری گاندی و نهرو بسیار نگران بودند و از تکامل آن در جهت تحکیم استقلال می‌ترسیدند یعنی فکر می‌کردند که جناح نهرو و گاندی هند را می‌برند به طرف یک استقلال جدی در برابر امپریالیسم انگلیس و به همین جهت به هندوستان اطمینان نداشتند و تمام تلاش خود را به کار بردند تا از نواحی ارتجاعی‌تر هندوستان سابق در غرب و شرق، کشور دیگری درست کنند که هندوستان را در منگنه بگیرد. این کشور در غرب و

شرق هندوستان به صورت پاکستان پیش از بنگلادش تشکیل شد و از آن پس تمام حکومت‌هایی که در پاکستان روی کار آمدند، به استثنای دوره‌های بسیار کوتاه، حکومت‌های کمی آزادمنش یا طرفدار استقلال، اکثر نظامی نیمه‌فاشیستی، ارتجاعی و آزادی‌کش بودند. پشت سرهم ژنرال‌هایی نظیر ژنرال اسکندرمیرزا، ایوب‌خان، یحیی‌خان بعدهم ژنرال ضیاء‌الحق خان را می‌بینیم که همه دست‌نشاندها و تربیت‌شده‌های انتلیجنت سرویس و ارتجاع انگلستان بودند که روی کار آمدند و الان هم هستند. در سال‌های هفتاد، هم‌زمان با تحولات عظیم ضدامپریالیستی که در دنیا روی می‌داد، در پاکستان و ترکیه هم تحولاتی روی داد. تحولات پاکستان به صورت مبارزه بنگلادش زیر رهبری مجیب‌الرحمان، شخصیت استقلال-طلب و میهن‌پرست واقعی بود که باتمام قوا می‌کوشید میهن خود را از زیر سلطه نظامیان پاکستان غربی و سلطه انگلستان بیرون بکشد. اوسیاست دوستی با خلق بزرگ هندوستان، با کشورهای سوسیالیستی و جنبش‌های آزادی‌بخش جهانی را در پیش گرفت. در نتیجه پیروزی این جنبش، در پاکستان غربی هم حرکت‌هایی بوجود آمد. حکومت نظامیان برکنار شد و حزبی که موضع‌گیری‌های دمکراتیک داشت و در مقابل امپریالیسم ایستادگی می‌کرد، به رهبری ذوالفقار علی بوتو روی کار آمد.

هم‌زمان با این جریان در ترکیه هم تحولاتی صورت گرفت. حزب اجویت در انتخابات برحزب ارتجاعی دمیرل پیروز شد و دولت اجویت از لحاظ آزادی‌های اجتماعی سیاست نسبتاً دمکراتیک اتخاذ کرد و در برابر امپریالیسم آمریکا تا حدودی از خود مقاومت‌نشان داد که تظاهر جدیش عبارت بود از تعطیل یا تعلیق ۲۸ پایگاه آمریکایی موجود در ترکیه.

امپریالیسم آمریکا طبعاً به هیچ وجه نمی‌توانست با چنین گرایش‌هایی در این دو کشور موافقت داشته باشد و برای برانداختن حکومت‌های آن‌ها به تدارک پرداخت. می‌دانیم که تدارک آمریکا در این زمینه‌ها، همان‌طور که در ایران هم مشاهده می‌کنیم، همیشه تدارک دوجانبه است یعنی از یک طرف می‌کوشد نیروهای جدیدی را به خدمت گیرد و تحت تاثیر قرار دهد و یا این که عناصر خودش را رسوخ دهد و تحولاتی را که علیه منافعش در جامعه صورت می‌گیرد، مسخ کند و از این راه جریان را به وسیله همان افراد به سود خود تغییر دهد و اگر به این کار موفق نشود، از کودتای نظامی استفاده کند. در پاکستان این کار را خیلی زود انجام داد. البته بوتو مدتی مقاومت کرد و در مناسبات با کشورهای سوسیالیستی و جنبش-

های آزادی‌بخش گام‌های مثبتی برداشت. ولی دیری نگذشت که با یک کودتای نظامی سرنگونش کردند و بعدهم به جرم "نافرمانی" اعدامش کردند. همان‌طور که در گذشته با مصدق، با لومومبا، با آئنده و با دکتر آربنس درپاناما عمل کرده بودند. البته ما علی‌بوتو را با آئنده ولومومبا و دکتر آربنس برابر نمی‌دانیم، ولی در هر صورت او در مقابل "اربابان" حاکم مقاومت از خود نشان داد.

در نتیجه کودتای نظامی در پاکستان ضیاء‌الحق روی کار آمد و از همان آغاز کوشید تا خلق مسلمان پاکستان را به خصوص علیه هندوستان و علیه کشورهای سوسیالیستی برانگیزد و این همان سیاست جدید آمریکا است که رنگ اسلام آمریکایی به آن زده‌اند. ضیاء‌الحق با قیافه خیلی اسلامی ادعا کرد که می‌خواهد احکام اسلامی را اجرا کند. ولی همه عیار این ادعاها امروز دیگر برهمه آشکار شده است، همه او را شناخته‌اند و می‌دانند که آقای ضیاء‌الحق همکار و همپالکی سادات و خالد عربستان سعودی و قابوس عمان و بگین اسرائیلی است.

و اما کودتای نظامی ترکیه را، البته باید گفت که بیشتر در ارتباط با پیروزی انقلاب ایران است. عاملی هم که انجام این کودتا را تا حدود زیادی تسهیل کرد ضعف‌های حکومت اجوبیت بود که نتوانست برای دشواری‌های جامعه ترکیه هیچ‌گونه راه‌حلی پیدا کند. امیرالایسم آمریکا با استفاده از این ضعف‌ها نتوانست اجوبیت را در انتخابات شکست بدهد و حزب وابسته به خودش یعنی حزب دمیرل را دومرتبه به قدرت برساند. البته شاید آمریکا می‌توانست با همان دمیرل سیاست مورد نظر خود را، مثل یونان یا کشورهای نظیر آن و یا مثل خود ترکیه قبل از اجوبیت، با همان شکل ادامه بدهد، ولی دشواری‌های داخلی ترکیه تحت تاثیر انقلاب ایران زیادتر شد و جنبش در ترکیه بیش از پیش خصلت ضد امپریالیستی و مردمی به خود گرفت و این بیم را در امپریالیسم و ارتجاع ترکیه به وجود آورد که نکند این حکومت لیبرال، غیرنظامی، نتواند در مقابل رشد سریع جنبش مقاومت کند و تحت تاثیر انقلاب ایران و مجموع دگرگونی‌ها و تحولات مترقی جهان کنونی ضعف از خود نشان دهد. به این جهت کودتای تیمساران را در ترکیه تدارک دید که کودتای غیرخونی بود یعنی تمام ارتجاع حاکم و همه سازشکاران با کودتا موافق بودند و عقیده داشتند که این‌ها با مشت آهنین نظامی بهتری می‌توانند مردم را زیر یوغ نگه دارند و از گسترش جنبش خلق ناراضی جلوگیری کنند.

به این ترتیب دوحلقه، مهم پیمان سننو سابق یعنی ترکیه و پاکستان که دو تکیه‌گاه شاه ایران بودند و به اتفاق هم این جبهه، جهانی امپریالیستی را در منطقه حفظ می‌کردند، باردیگر در همان مواضعی قرار گرفتند که رژیم آریامهری نظامی فاشیسم‌کرا در آن فرارداشت. سیاست رژیم کنونی پاکستان و ترکیه ادامه، همان سیاست سننو سابق است و سه سمت دارد: از یک سو سیاست ضد شوروی و از سوی دیگر سیاست ضد کلیه جنبشهای آزادی‌خواهانه در داخل کشور خودشان و از سوی سوم سیاست ضد جنبشهای آزادی بخش ملی و ضد امپریالیستی در منطقه.

این‌ها نکات کلی در مورد ترکیه و پاکستان است، ولی علاوه بر این مطالب کلی، اطلاعات دقیقی وجود دارد که ترکیه و پاکستان سیاست متحد و مشترکی را علیه انقلاب ایران و انقلاب افغانستان تعقیب می‌کنند که تمام و کمال با سیاست امپریالیسم آمریکا و ضدانقلاب ایران تطبیق می‌کند. البته این ویژگی‌های سیاست رژیم‌های کنونی ترکیه و پاکستان با سیاست ارتجاعی داخلی خود آن‌ها، با سیاست اختناق و دشمنی آن‌ها با همه جنبش‌های آزادی‌خواهانه و دمکراتیک نیز انطباق کامل دارد. ما در روزنامه‌های ایران هم گاه، هم در مورد پاکستان و هم در مورد ترکیه اخباری در این زمینه مشاهده می‌کنیم که حاکی از همکاری نزدیک این دو رژیم با تمام نیروهای ضدانقلابی جهان است. اطلاعاتی که دقیقاً در مورد پاکستان داریم این است که پاکستان الان به طور هم‌زمان در چند جبهه به طور فعال برای پیشبرد سیاست امپریالیسم آمریکا عمل می‌کند. یک جبهه که از همه بارزتر و آشکارتر است، جبهه، ضدانقلاب افغانستان است. این جبهه بلافاصله پس از پیروزی انقلاب افغانستان در بیش از دو سال پیش به فعالیت پرداخت. همان طور که عراق و ترکیه امروز به پایگاه‌هایی برای تمام نیروهای ضدانقلابی ایران تبدیل شده‌اند و همه این گروه‌های ضدانقلابی از نیم‌پهلوی و اویسی و آریانا و زهرمار گرفته تا امثال چپ‌روها و چپ‌ناهایی نظیر کومله و مائوئیست‌ها و قاسلو و غیره و غیره در آن جا علیه انقلاب ایران به فعالیت مشغولند، پاکستان هم به پایگاه اساسی حمله و تجاوز نیروهای ضدانقلابی افغانستان تبدیل شده است و از محمدظاهر شاه گرفته تا دیگر طرفداران سرمایه‌داری و ملاکان بزرگ، هروشین فروش‌ها و انواع فاجاقچیان، انواع جناح‌های آمریکازده، جامعه افغانستان و از آن جمله گروه‌های چپ‌نا و چپ‌رو ستون پنجم امپریالیسم آمریکا یعنی مائوئیست‌های چینی با استفاده از پایگاه پاکستان

علیه انقلاب افغانستان به فعالیت مشغولند. خلاصه این که نظیر همان طیف گروه‌های ضدانقلابی که ما علیه انقلاب ایران داریم، در آن جا هم هست یعنی آن‌ها به جای نیم‌پهلوی ما، محمدظاهرشاه را دارند، به جای اویسی و ازهارای، ژنرال‌های فراری افغانی را دارند که می‌خواهند دوباره برگردند، به جای ثابت یاسال و سایر سرمایه‌داران فراری بزرگ و وابسته نظایرشان را دارند که هرکدام یک گروه ساسی و یک دسته آدم‌کش تشکیل داده‌اند، آن‌ها هم نوعی آقای بنی‌صدر دارند، مجاهدین دارند، رنجبران دارند، پیگاری دارند، کومه و حتی امثال قاسطو درمیان پشتوپی‌ها دارند که به بهانه استقلال و عبره به تحریک مشغولند. آن‌ها همه این گروه‌ها را دارند منتها با اسامی دیگر، اینجا اسامیشان یک چیز است و آن جا یک چیز دیگر.

این در مورد افغانستان. در مورد ایران هم پاکستان با آن که خیلی سعی دارد سیاست خود را یک سیاست اسلامی دوست دولت ایران جلوه دهد، طبق اطلاعات بدون خدش‌های که موجود است، در نقشه‌های امپریالیسم آمریکا علیه انقلاب ایران شرکت کاملاً فعال و همه‌جانبه دارد. در پاکستان اردوگاه‌هایی برای تعلیم افراد و استفاده از آن‌ها برای کارهای تخریبی و عملیات نظامی علیه ایران دایر شده است که زیر نظر کارشناسان آمریکایی و با اطلاع دقیق ارکان‌های رسمی سیاسی آمریکا کار می‌کنند. به عبارت دیگر پاکستان به ازاء آن پنج میلیارد دلاری که از آمریکا گرفته است، سیاست ضدایرانی و ضدافغانی اجرا می‌کند. ولی ظاهراً مثل این‌که آمریکا در مقابل این پنج میلیاردی که حاضر شده است به پاکستان بدهد، از پاکستان انتظارات دیگری هم دارد، هم برای تحریک علیه هندوستان و فشار وارد آوردن به هندوستان تا شاید از این راه بتواند هندوستان را به تغییر سیاست خود وادارد و هم برای سرکوب سایر جنبش‌های آزادی‌بخش ملی یعنی کمک به نیروهای ارتجاعی در عمان و به ویژه در عربستان سعودی. عربستان سعودی از لحاظ داخلی الان وضع بسیار بحرانی دارد و یکی از ماموریت‌های اساسی پاکستان عبارت است از تقویت عربستان سعودی حتی از طریق فرستادن واحدهایی از ارتش خود برای سرکوب هرگونه تلاش استقلال طلبانه در عربستان سعودی.

بدین سان می‌بینیم که پاکستان الان در چهار جبهه به سود امپریالیسم آمریکا فعالیت دارد. منتها جبهه اصلی آن فعلاً هنوز جبهه افغانستان و جبهه دومش بدون تردید جبهه ضد ایران است. ما در مورد واقعیت

فعالیت مخرب پاکستان در داخل بلوچستان ایران، در مورد تعلیم نیروهای دیگر ضد رژیم ایران در داخل پاکستان و استفاده از افغانی‌های مرتجع علیه انقلاب ایران و برای جاسوسی در داخل ایران به سود آمریکا، در مورد واقعیت هیچ یک از این فعالیت‌ها برای ما هیچ تردیدی وجود ندارد. مانعی دانیم که حاکمیت جمهوری اسلامی ایران تا چه حد به درستی این ارزیابی‌های ما که برپایه اطلاعات دقیق استوار است و در اختیار آن‌ها هم قرار گرفته است معتقد شده است، زیرا اگر این اعتقاد به اندازه کافی همه‌جانبه و قاطع نباشد، خطرات جدی از سوی پاکستان انقلاب ایران را تهدید خواهد کرد.

و اما درباره ترکیه. به نظر ما نقش حکومت کنونی ترکیه در عین حال که کمی مزورانه‌تر و سالوسانه‌تر است، عینا همان نقشی است که پاکستان بازی می‌کند. ترکیه متحدبسی قید و شرط آمریکا در پیمان ناتو است و سیاستی که نظامیان حاکم ترکیه الان تعقیب می‌کنند، چیزی جز همان که آمریکا می‌خواهد، نیست و نمی‌تواند باشد. مثلا تا آن جا که ما اطلاع داریم ترکیه به طور خیلی جدی امکاناتی را در اختیار نیروهای ضدانقلابی ایران قرار داده است تا در سرحدات غربی ایران برای ایجاد اغتشاش در آذربایجان تدارک ببینند. این خبر را که آریانا از انگلیس مستقیما به ترکیه آمده و مرکز (مرکز ضدانقلابیون " ارتش آرا ") در یک هتل در آنکارا هست، همه شنیده‌اند. این دیگر اظهار من الشمس است و مقامات ترکیه نمی‌توانند آن را منکر شوند. این که هواپیمای بنی‌صدر از ایران فرار کرد و با کمال راحتی از آسمان ترکیه گذشت (در صورتی که ما می‌دانیم اگر یک هواپیمای ناجور از آسمان کشورهای ناتو عبور کند با چه عکس العمل خصمانه‌ای روبرو خواهد شد) نشان می‌دهد که ترکیه از عبور هواپیمای حامل بنی‌صدر اطلاع داشته و به دستور آمریکا برای عبورش چراغ سبز داده است. ما اطلاعاتی داریم که از آذربایجان رسیده است و طبق آن مامورین امنیتی ترکیه می‌گوشند آن عده از خان‌های کرد را که هنوز نسبت به جمهوری اسلامی ایران موضع خصمانه‌ای نگرفته‌اند، به ترکیه دعوت کنند، برای مبارزه علیه جمهوری اسلامی ایران تشویقشان کنند و حتی آن‌ها را با مقامات امنیتی ترکیه در خاک ترکیه، در ارتباط قرار دهند. این اطلاعات بسیار دقیق نشان می‌دهد که ترکیه در همان جهتی عمل می‌کند که رژیم پاکستان و سایر رژیم‌های ارتجاعی وابسته به امپریالیسم آمریکا در منطقه علیه جمهوری اسلامی ایران عمل می‌کنند. منتها چون ترکیه

از گذشته چندصد میلیون به ایران بدهی دارد و به علت وضع اقتصادی بسیار دشوار خود، نمی‌تواند این بدهی را بپردازد، سالوسانه با ایران رفتار می‌کند و می‌کوشد چنین وانمود سازد که گویا درسیاست خود نسبت به جمهوری اسلامی ایران روش خصمانه‌ای ندارد.

حال اگر به واقعیت‌ها مراجعه کنیم، می‌بینیم همه کسانی که امام خمینی آن‌ها را تفاله‌های آمریکا نامیده و خودشان را به انقلاب اسلامی جازده بودند و می‌کوشیدند خط آمریکا را پیاده کنند، تلاش خاصی به کار می‌بردند تا بین جمهوری اسلامی ایران و ترکیه، بین جمهوری اسلامی ایران و پاکستان، مناسبات "خیلی دوستانه و برادرانه" برقرار کنند. خوب، واقعا آیا دولت جمهوری اسلامی ایران با موضع گیری ضدآمریکایی خود می‌تواند با دولتی که عضو ناتو است یا با دولتی که مثل پاکستان براساس قرارداد دوجانبه با آمریکا متحد آمریکا است، مناسبات سیاسی خالصانه و مخلصانه داشته باشد و اعتماد کند که آن‌ها واقعا نسبت به ایران سیاست بی‌طرفانه‌ای را مراعات خواهند کرد؟ ما افتادن در چنین چاله‌ای را که امثال قطب‌زاده‌ها کنده‌اند، دور از هرگونه حزم سیاسی می‌دانیم. تلاش امثال قطب‌زاده‌ها این بود که مناسبات ایران را با سوریه و لیبی و الجزایر، خصمانه کنند. تمام سیاست دولت "گام به گام" و دولت بعدی که قطب‌زاده و سپس بنی‌صدر هم به آن اضافه شدند و تقریبا از همان "گام به گامی" ها تشکیل می‌شد، در همین جهت خصمانه کردن مناسبات با کشورهای واقعا دوست بالفعل و بالقوه ایران یعنی کشورهایی چون سوریه، الجزایر، لیبی، یمن دمکراتیک و همه کشورهای سوسیالیستی از یک سو و برقراری روابط نزدیک با پاکستان، ترکیه، چین، فرانسه و دیگر کشورهای اروپای غربی سپری کرد.

همین نحوه عمل پیروان خط آمریکایی که با تمام قوا سعی داشتند سیاست خارجی ایران انقلابی را درجهت نزدیکی و سازش با آمریکای امپریالیست و تجاوزگر سوق دهند، باید هشدار باشد که سیاست مانسبت به کشورهایی چون پاکستان و ترکیه خیلی با احتیاط باشد و این دو کشور به عنوان دشمنان فعال بالقوه و بالفعل جمهوری اسلامی ایران و دستاورد های انقلاب ایران به حساب آیند.

درباره اظهارات آیت‌اله مهدوی کنی

س: آیا حزب نمی‌خواهد درباره اظهارات آیت‌اله مهدوی کنی در مورد نتایج انتخابات و جمله‌ای که می‌توان آن را به حزب توده، ایران مربوط دانست، توضیحی بدهد.

ج: واقعیت این است که ضمن ارزیابی آیت‌اله مهدوی کنی درباره نتایج انتخابات جمله‌ای به کار رفت که تعجب ما را برانگیخت. آن جمله این بود که چون در داخل آرای‌هایی وجود داشت که به سوسول و اشرف و فلان و فلان و غیره و غیره داده شده بود، آیت‌اله مهدوی کنی ضمن این که آن‌ها را به ضدانقلابیونی نسبت داد که فقط برای مهرخوردن شناسنامه‌هایشان در انتخابات شرکت کردند، اظهار داشت که شاید هم این رای‌ها را بعضی از احزاب که اعلام کرده بودند در انتخابات ریاست جمهوری شرکت خواهند کرد، داده باشند. از این جمله می‌توان این‌طور استنباط کرد که شاید آقای کنی حزب ما را نظر داشته است. ما خیلی متأسفیم اگر چنین باشد. برای این که بعید است اگر آیت‌اله مهدوی کنی با داشتن یک مقام فوق‌العاده مسئول، آن هم نه فقط به عنوان وزیر کشور، بلکه بیشتر به عنوان کسی که تا آن حد مورد اعتماد امام خمینی هستند که ایشان را به عنوان نماینده خودشان در کمیسیون حل اختلاف مربوط به بزرگ‌ترین مسئله سیاسی برگزیدند و در رأس کمیته‌های انقلاب هم قرار دارند و آن‌طور که گفته می‌شود شاید از این پس در بالاترین مراجع قضایی کشور به انجام وظیفه بپردازند، بعید است اگر آیت‌اله مهدوی کنی بدون داشتن دلیلی چنین جمله‌ای را با چنین مفهومی بیان کرده باشند. این جمله اگر واقعاً چنین مفهومی داشته باشد، به علت نادرستی‌اش یک تهمت و افترا بیشتر نمی‌تواند باشد و این تهمت را نه فقط فعالیت حزب ما بلکه گواهی تمام کسانی که فراخوان حزب توده، ایران را پذیرفتند و به ریاست جمهوری آقای رجایی رای دادند، رد می‌کند. تمام فعالیت گذشته حزب ما، صراحت حزب ما در تمام دوران گذشته پیش و بعد از انقلاب، چنین سوءظنی را رد می‌کند. امیدواریم که این توضیح ما، چنین شائبه‌ای را اگر هم در ذهن آقای مهدوی کنی و دوستان ایشان و احیاناً کسان دیگری که در مسئولیت‌های بزرگ کشور هستند، به وجود آمده باشد، برطرف سازد. حزب توده، ایران هیچ‌گاه نیاز به دو رویی در سیاست نداشته است.

سیاست دوسال ونیم اخیر ما گواه انکارناپذیری است براین که ماحنی در مواردی که فعالیت آزادانه حزب مارا به خطر اندازد، هرگز از اظهار نظر صریح خودداری نکرده ایم و آن مواضع اصولی را که به آن معتقد هستیم حفظ کرده ایم. اگر ما می خواستیم به آقای رجایی رای ندهیم، همان طور که در مقابل بنی صدر با وجود تمام موضع پر قدرتش در آن زمان عمل کردیم، عمل می کردیم. ما حتی بعد از انتخاب او به ریاست جمهوری، با آن صراحت رای ملت را به عنوان یک اشتباه تاریخی ارزیابی کردیم. به جا است این نکته را هم یادآوری کنیم که شب قبل از انتخابات از طرف ایشان فراخوانی داده شد که در آن از همه افراد جامعه و حتی از آن ها که با نامزدهای نمایندگی و با سیاست جمهوری اسلامی موافق نیستند، دعوت می شد که برای ضربه زدن به امپریالیسم آمریکا در انتخابات شرکت کنند تا تعداد شرکت کنندگان بالا رود، زیرا همین بالا رفتن تعداد شرکت کنندگان ضربه ای خواهد بود به سیاست آمریکا که خواستار تحریم انتخابات است. خوب آقای مهدوی کنی که خودشان چنین فراخوانی را داده اند، چطور می توانند عمل حزبی را که با تمام قوا مردم را به شرکت در انتخابات دعوت کرده، اعضاء و هوادارانش در انتخابات شرکت کرده اند، با چنین جمله اهانت آمیزی مورد سؤال قرار بدهند. همان طور که گفتیم ما از این اظهار آقای مهدوی کنی، اگر متوجه حزب نوده ایران باشد، متعجب و متأسف هستیم.